

به نام خدا

از مجموعه نگاشته های "آن آشنا"

## فرمانروای هستی

(گفتگوهایی دربارهٔ جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

بُنَمَا به ما که هستی

آنکه بگو که هستی؟

(۵۰) چون حقیقت شو

از آن آشنا پرسیدم:

- آیا عقل و خرد دو نام برای یک پدیدهٔ واحد اند؟

فرمود:

- خیر. عقل و خرد یکی نیستند. این دو به دو عرصهٔ مختلف از ساحاتِ هستی، یعنی، به ترتیب، به وادیِ مُلک

و به سپهرِ ملکوت، تعلق دارند.

پرسیدم:

- آیا بین عقل و خرد پیوندی هست؟

پاسخ داد:

- گرچه این دو مستقیماً با یکدیگر مُرْتَبَط نیستند؛

با این همه، شرح این که خِرَد چیست و جای آن در سَبَدِ توانایی های انسان کجاست، مُسْتَلْزِمِ بیانِ جایگاهِ عقل در این سَبَد است.

گفتم:

- بسیار مُشْتاقَم تا توضیحاتِ شما را دربارهٔ این دو تواناییِ اعطا شده به انسان بِشَنُوم.

\*\*\*

فرمود:

- هدف از اعطای هر گونه قدرت، قابلیت، و موهبت به انسان، رسیدنِ او به کمال است

و

رسیدن به کمال خود نیازمندِ دو چیز است:

۱- بقا (حفظ وجود) ۲- رشد و بالندگی (شکوفایی امکان ها و افزایش توانایی ها)

پرسیدم:

- کدامیک از این دو مهم تر است؛ بقا یا بالندگی؟

پاسخ داد:

- طبیعتاً بقا؛

چون

تا بقا نباشد، رشد و بالندگی ممکن نخواهد بود.

و افزود:

- حتی زاد و وکد - یعنی پدید آوردن موجودات مشابه خود - نیز، به تعبیری، دنباله تلاش یک فرد برای

بقای خویش است؛

تلاش برای تداوم بخشیدن به هستی اش از طریق فرزندان.

\*\*\*\*

پرسیدم:

- لازمه بقا چیست؟

فرمود:

- تا آن جا که به جسم مربوط می شود، هم بقا و هم رشد و بالندگی محتاج دو گونه ارتباط اند:

۱- ارتباط درونی (بین اجزای بدن با یکدیگر)

۲- ارتباط بیرونی (بین بدن با محیط)

افزود:

- در بدن انسان، دو دستگاه، از طریق همکاری با یکدیگر، و نیز به کمک دیگر اجزای بدن (مثلاً با استفاده از حواس پنجگانه)، دو نوع ارتباط پیش گفته را تأمین می کنند:

۱- دستگاه گردش خون (قلب و عروق)

۲- دستگاه عصبی (مغز و اعصاب)

و خروجی این مجموعه دو چیز است: ۱- حس ۲- فهم

پرسیدم:

- در رابطه با نفس چه؟

پاسخ داد:

- در نفس هر کس، که متناظر با جسم اوست، اشکال متناظر با این دو (حس و فهم)، به ترتیب، احساس و ادراک نامیده می شوند.

احساس و ادراک، به ترتیب، همان صورت آگاهانه حس و فهم اند و خود مبنای تصمیمات و اعمال آن شخص اند.

\*\*\*\*

گفتم:

- ولی بسیاری از افراد، معمولاً در کلام روزمره خود، احساس را به قلب نسبت می دهند و ادراک را به مغز.

فرمود:

- این هم نمونه ای است از آن چه پیشتر به آن اشاره کرده ام؛ یعنی  
مخلوط شدن معانی و مفاهیم در اثر بی دقتی در تعریف و کاربرد آن ها

افزود:

- اگر منظور از قلب همان اندام تپنده در سینه باشد، کار آن به گردش در آوردن خون در بدن است نه پدید آوردن احساس.

از سوی دیگر،

دستگاه عصبی (و صورتِ متناظرِ آن در نفس) صرفاً موجدِ فهم در جسم (و ادراک در نفس) نیستند، بلکه بخش اعظمِ دستگاهِ مزبور و صورتِ نفسانیِ متناظر با آن، به ترتیب، به کارِ ایجادِ حس در جسم (و احساس در نفس) اختصاص یافته اند

و

فقط یک جزء نسبتاً کوچک، اما بسیار مهم، از مغز (و صورتِ متناظرِ آن در نفس) در امرِ فهم و ادراک مورد استفاده قرار می گیرند؛

یعنی تنها آن بخش که کارش پردازش اطلاعات است.

ادامه داد:

- ولی اگر قلب را به معنای پاره ای از نفس بدانیم در آن صورت،

قلبِ نفسانی در بردارندهٔ تمامی بخش های آن است که پدید آورندهٔ احساس و ادراک اند.

پرسیدم:

- پس ذهن چیست؟

فرمود:

آن بخش از نفس که متناظر با بخش فاهمه مغز است، ذهن نامیده می شود.

پرسیدم:

- در این میان، جای عقل کجاست؟

پاسخ داد:

- عقل صرفاً یکی از توانایی های ذهن است که کارکرد آن تَعَقُّل ( استدلال و استنتاج) است.

پرسیدم:

- هوش چیست؟

فرمود:

- هوش یکی از نشانه های میزان توانمندی عقلانی فرد است.

\*\*\*\*

پرسیدم:

- در این میان خرد چیست و چه جایگاهی دارد؟

پاسخ داد:

- برای توضیح جایگاه دقیق خرد در سبده توانایی های انسان، مقدمات بیشتر و دقیق تری باید ارائه شود  
و، از این رو، ناگزیرم برخی نکات گفته شده در بحث های پیشین مان را بازگو کنم.

کمی مکث کرد و آنگاه فرمود:

- از یک سو،

برای جسم هر پدیده موجود در عالم واقعیات، و نیز برای تک تک اجزای تشکیل دهنده آن پیکر، صورتی  
متناظر در نفس آن پدیده وجود دارد  
و از سوی دیگر

برای صورت ظاهری هر پدیده موجود در عالم واقعیات (وادی ملک)، و نیز برای کل این عالم، باطنی در هر  
یک از دو ساحت بالاتر از آن (برزخ و ملکوت) موجود است.

افزود:

برزخ نزدیک ترین باطن ملک است

و

برای هر پدیده عالم واقعیات یک صورت متناظر در برزخ وجود دارد که اولین باطن آن است.  
این صورت برزخی، ترکیبی از نزدیک ترین باطن جسم و باطن نفس آن پدیده است که کالبد مثالی آن  
نامیده می شود

انسان نیز یکی از پدیده های عالم ملک و لذا یک جزء از وادی واقعیات ها است و، به همین خاطر، گفته  
های اخیر در مورد او هم صادق است.

پرسیدم:

- جایگاه ملکوت کجاست؟

پاسخ داد:

- ملکوت به مثابه باطنِ عالمِ برزخ یا، به بیانِ دیگر، باطنِ دومِ وادیِ مُلک است.

پس

ملک و برزخ و ملکوت، پله به پله، متناظر اند

یعنی

برای هر پدیده موجود در وادیِ واقعیات، صورتی مثالی در برزخ، و صورتی حقیقی در اولین ساحتِ حقایق

( سپهرِ ملکوت) وجود دارد.

\*\*\*\*

افزود:

- البته برزخ، در مقامِ یک اُفقِ حائل و نیز رابطِ بینِ زمین و آسمان، نقشِ یک پالایشگر را نیز بینِ مُلک و

ملکوت ایفا می کند.

از این رو،

هر پدیده واقع در وادیِ مُلک، مستقیماً، صورتِ متناظر در ساحتِ ملکوت ندارد،

بلکه



تنها بخش هایی از آن می توانند واجد صورت متناظر ملکوتی گردند که از طریق گذر از صافی برزخ، متناسب و همگون با سپهر ملکوت شده باشند.

ادامه داد:

- به همین خاطر

برای رؤیت پدیده های هر عرصه از ساحات هستی، باید چشمی متناسب با آن ساحت داشت:

چشمی برزخ بین برای دیدن برزخ، و چشمی ملکوتی برای مشاهده ملکوت

و مهم تر این که

حضور در هر ساحت نیز مستلزم داشتن کالبدی همگون با آن سپهر است.

گفتم:

- این سخن شما یادآور یک شعر قدیمی است:

پس قیامت شو، قیامت را ببین      دیدن هر چیز را شرط است این

فرمود:

- همانا، قیامت، فرو افتادن پرده ها و نمایان شدن حقیقت ها ست.

و افزود:

- از آن جا که برای حضور در ساحت حقایق و مشاهده پدیده های آن باید همگون با حقیقت بود،

پس به درستی می توان گفت

چون حقیقت شو، حقیقت را ببین

\*\*\*\*

ادامه دارد .....